



The Origin, Requirements, and Possibility of Interdisciplinary Studies in Relation to Islamic Sciences

Nafiseh Faghihi Moghaddas¹

Mohammad Reza Maleki Borujeni²

Received: 15/07/2020

Accepted: 10/04/2021

Abstract

Interdisciplinary studies have recently become an important field of study in the West, affecting both education and research. In our country, some research institutions have been encouraging these studies for some time. The fundamental question is whether these studies can be pursued primarily in the field of Islamic sciences or not? What is its origin and requirements? This article examines the epistemological and non-epistemological existential origins of interdisciplinary as well as the intrinsic requirements and realization of interdisciplinary. The studies conducted in the present article show that it is possible to re-read and redefine interdisciplinary by considering its origin and requirements in the field of Islamic sciences; On the other hand, if we do not pay attention to the stated origins, we will undergo intellectual and cultural transformation in these studies and we will lose our scientific identity in the face of this type of knowledge. This article is written by analytical-comparative method.

Keywords

Interdisciplinary Studies, Islamic Sciences, Interdisciplinary Possibility, Interdisciplinary Origin, Interdisciplinary Requirements

1. Assistant Professor, Department of Ahl-al-Bait Studies Faculty of Theology and Ahl-al-Bait Studies University of Isfahan, Iran (Corresponding Author). n.faghihi@ahl.ui.ac.ir

2. Ph.D. Student, Department of Cultural policy, Baqir al-Olum University, Qom, Iran. mreza.maleki@ut.ac.ir

* Faghihi Moghaddas, N. & Maliki Borujeni, M. R. (2020). The Origin, Requirements, and Possibility of Interdisciplinary Studies in Relation to Islamic Sciences. *Journal of Theology & Islamic Knowledge*, 2(4). pp. 99-128. Doi: 10.22081/jikm.2021.58269.1038

خاستگاه، بایسته‌ها و امکان مطالعات میان‌رشته‌گی در نسبت با علوم اسلامی

نفیسه فقیهی مقدس^۱ محمدرضا مالکی بروجنی^۲
 تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۲۱

چکیده

مطالعات میان‌رشته‌گی چندی است که در غرب به حوزه مطالعاتی مهمی تبدیل گشته که هم حوزه آموزش و هم پژوهش را تحت تأثیر خود قرار داده است. در کشور ما نیز چندی است که برخی از نهادهای پژوهشی به این مطالعات تشویق می‌کنند. پرسش اساسی این است که آیا این مطالعات اساساً در حوزه علوم اسلامی قابل پی‌گیری است یا خیر؟ خاستگاه و بایسته‌های آن چیست؟ این مقاله با بررسی خاستگاه وجودی معرفت‌شناسانه و غیرمعرفت‌شناسانه میان‌رشته‌گی و همچنین بایسته‌های ذاتی و تحقق میان‌رشته‌گی امکان این امر را بررسی کرده است. بررسی‌های صورت گرفته در نوشتار حاضر نشان می‌دهد امکان بازخوانی و بازتعریف میان‌رشته‌گی با امعان نظر به خاستگاه و بایسته‌های آن در حوزه علوم اسلامی وجود دارد؛ درحالی که در صورت عدم توجه به خاستگاه‌های بیان‌شده، دچار استحاله فکری و فرهنگی در این مطالعات می‌شویم و هویت علمی خود را در مواجهه با این سنخ دانش از دست می‌دهیم. این مقاله با روش تحلیلی - تطبیقی نگاشته شده است.

کلیدواژه‌ها

مطالعات میان‌رشته‌ای، علوم اسلامی، امکان میان‌رشته‌گی، خاستگاه میان‌رشته‌گی، بایسته‌های میان‌رشته‌گی.

۱. استادیار گروه معارف اهل‌البیت علیهم‌السلام دانشکده الهیات و معارف اهل‌البیت علیهم‌السلام، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول).
 n.faghihi@ahl.ui.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی، دانشگاه باقرالعلوم علیهم‌السلام و دانش‌آموخته حوزه علمیه قم، قم، ایران.
 mreza.maleki@ut.ac.ir

■ فقیهی مقدس، نفیسه؛ مالکی بروجنی، محمدرضا. (۱۳۹۹). خاستگاه، بایسته‌ها و امکان مطالعات میان‌رشته‌گی در نسبت با علوم اسلامی. دوفصلنامه علمی - ترویجی مدیریت دانش اسلامی، ۲(۴)، صص ۹۹-۱۲۸.

Doi: 10.22081/jikm.2021. 58269.1038

مقدمه

دنیای مدرن وقتی به این نتیجه رسید که پوزیتیویسم در برخی از علوم ناکارآمد است و نگاه تک‌بعدی به واقعیت نمی‌تواند جواب درخوری برای مسائل فراهم کند، به پرسپکتیویسمی قائل شد که بتواند با روش‌های گوناگون و از زوایای متفاوت به موضوعات و مسائل پردازد. تخصصی‌شدن رشته‌ها شکاف عمیقی میان علوم ایجاد کرد و سبب بیگانگی علوم از یکدیگر گشت. این امر موجب شد برخی از مسائل در این شکاف قرار گیرند. ایده وحدت علوم که قبلاً با تکثرگرایی و تخصص‌گرایی دانش در دنیای مدرن شکست خورده بود با بازخوانی و بازتعریف مجدد، خود را احیا کرد تا به شیوه‌ای نو این ایده قوت گیرد (برزگر، ۲۰۰۸م، ص ۳۸).

تبدیل اندیشه به رشته با تقسیم‌بندی علوم انجام پذیرفت. قبل از اقدام به تقسیم‌بندی علوم توسط ارسطو، علوم دارای دیسپلین نبودند و بیشتر به صورت حکمت و دانایی شناخته می‌شدند تا رشته. تقسیم‌بندی علوم کلید مدرنیزاسیون بود که ارسطو زد. ارسطو با تقسیم‌بندی علوم چند کار انجام داد؛ علوم را به صورت بایگانی رتبه‌بندی کرد و دیگر آنکه برای علوم مرز تعیین کرد (مورن، ۱۳۹۶، ص ۴). این کار ارسطو سبب شد کسی نتواند بلندپروازی اندیشه داشته باشد و خود را از زندان دیسپلینی او رهایی بخشد؛ بنابراین علوم در این چارچوب‌ها حجیم گشتند و پیشرفت کردند. اغلب این دیسپلینه ارسطویی باقی ماند؛ حتی در جهان اسلام با افزودن چند دیسپلین دیگر به این تقسیم، درخت دانش ارسطو بیشتر پرشاخه و برگ‌گشت.

دوران مدرن حرکت به سوی دیسپلینه کردن اندیشه را سرعت بخشید. تسلط اندیشه تجربه‌گرایانه و پراگماتیسمی بر اندیشه و علم سبب شد که مرزهای دانش بُرنده‌تر از قبل شود. پوزیتیویسم نیز کوشید با غلبه روش^۱ بر اندیشه، راه را برای مرزگذاری میان علوم قوی‌تر و از طرف دیگر معنای علم را محدود در روش پوزیتیویسمی کند. از طرف دیگر رویکردهای اجتماعی - سیاسی نیز در این غلبه بی‌تأثیر نبودند. برتری عقل

سوژه محور^۱ در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی نیز سبب شد که مرجع جامعه دانشمندانی شوند که با عقل خودبنیاد خود و با استفاده از استدلال‌های عقلانی و تجربی به دفاع از امور می‌پردازند. آزادی نوع بشر از هر قیدی نیز سبب شد که اعتماد به عقل جزئی راسیونالیسمی بیشتر شود. در این میان جریان‌های روشنفکری و انتلکتوئل‌های روزنامه‌نگار بسیار پراهمیت بودند.

وحدت میان علوم اگرچه با تقسیم‌بندی ارسطو آغاز گشت، ادامه این مسیر بر عهده دیگر فلاسفه گذاشته شد. آیدیا متودیکا، ماتیاس مارتینی، اینستاورتیوماگنا سایتیاروم و در نهایت فرانسیس بیکن نیز به رده‌بندی دانش مبادرت ورزیدند. اصحاب دایرة‌المعارف‌ها نیز این کار را پی گرفتند (مورن، ۱۳۹۶، ص ۸). دکارت نیز فلسفه را مایه وحدت علوم می‌پنداشت و معتقد بود «فلسفه در مجموع به مانند یک درخت است که ریشه‌هایش متافیزیک، تنه‌اش فیزیک و شاخه‌هایش همه علوم دیگر را دربرمی‌گیرد». این امر با کانت ادامه پیدا کرد. وی علوم را به سمت تخصصی شدن سوق داد. «هر علمی فی‌نفسه یک نظام است... ما باید... به این بیاغازیم که با آن به صورت یک بنای مجزا و مستقل کار کنیم» (مورن، ۱۳۹۶، صص ۱۱-۱۴). دانشگاه و به‌طور کلی نهاد علم تلاش می‌کند علم را در همان چارچوب پذیرفته‌شده حرکت و پیشرفت دهد. رشته‌ها، مجلات، دوره‌های دکتری و بودجه‌های پژوهشی مرزهای علوم را تنگ‌تر کردند و نوآوری و خلاقیت را از انسان‌ها گرفتند. کانت تلاش کرد به وسیله فلسفه به دلیل اینکه علمی نازل به شمار می‌آمد، خلاقیت و سامان پژوهشی بی‌محدودیت را ایجاد کنند.

گسسته‌شدن علوم و فراموش شدن یکپارچگی نظام دانش سبب نوعی از خودبیگانگی و الیناسیون در علوم گشت. علم کارایی خود را از دست داد و خلاقیت و وظیفه اصلی‌اش که حل مسئله بود، به دست فراموشی سپرده شد؛ روش‌ها منحصر شد و جوابگوی مسائل پیچیده نبود. این امر سبب شد که انتقاد از عدم یکپارچگی و رشته‌های محدود و منحصر دانشگاهی رو به فزونی گراید. زمینه‌های معرفتی مثل قوت گرفتن

1. Subjective reason

جریان‌های پست‌مدرنیسم و پلورالیسم معرفتی نیز به این مسئله دامن می‌زد و شاید بتوان گفت که اینها دو روی یک سکه بودند.

حرکت به سمت میان‌رشته‌گی بعد از جنگ جهانی دوم آغاز شد. این حرکت اشاره به چالش‌ها و مسائلی دارد که جهان بعد از جنگ دوم با آن روبه‌رو بود، فقر، جنگ، گرسنگی، ازدیاد جمعیت، جنبش‌های زنان، محیط زیست و... عوامل دیگری هم در روی آوردن به میان‌رشته‌گی مؤثر بود، مثل ظهور عناصر تکنولوژیک مخصوصاً کامپیوتر، پیدایش علوم ارتباطی همچون اکولوژی و تبیین آشفتگی و پیچیدگی به عنوان برنامه‌های تحقیقات میان‌رشته‌ای خاص (لاتوکا، ماتون و فارست، ۱۳۸۷، ص ۲۵۰). علی‌رغم تلاش غرب برای حل مسائل بنیادین علم، حرکت مطالعات میان‌رشته‌ای نیز به همان سمت و سو در حال سوق پیدا کردن است (لاتوکا، ماتون و فارست، ۱۳۸۷، ص ۲۵۲)؛ اما به نظر می‌رسد که می‌توان با شناخت اهداف و غایات مطالعات میان‌رشته‌ای و بازخوانی آنها این مطالعات را متناسب با فرهنگ، تاریخ و سنت خود بازخوانی کرد. این مقاله نیز به دنبال همین امر است؛ حرکت به سمت میان‌رشته‌گی با دو ایده ارتباط میان علوم و علوم انسانی و رهایی از محدودیت‌های رشته‌ای و دیسیپلینری، می‌تواند در این میان راهگشا باشد (لاتوکا، ماتون و فارست، ۱۳۸۷، ص ۲۵۶). در صورتی که میان‌رشته‌گی با عرصه فرهنگ عمومی پیوند بخورد، می‌تواند بسیاری از مشکلات فرهنگی، اجتماعی و حتی تکنیکی ما را حل کند (لاتوکا، ماتون و فارست، ۱۳۸۷، ص ۲۵۷).

۱. مفاهیم

۱-۱. علم و علم اسلامی

علم در این مقاله به معنای مطلق معرفت است - آن معنایی که فارغ از چیستی آن از دیرباز در فلسفه و منطق استفاده شده است و می‌تواند اقسامی داشته باشد که ذکر آنها در اینجا ضرورتی ندارد - که حول یک محور خاص مثل موضوع، روش و غایت جمع شده‌اند. مدرنیته تلقی از علم را دچار نوعی تغییر و تحول کرد. سیدحسین نصر تلقی جدید از علم را بیگانه از تلقی سنتی آن می‌داند و به دنبال پاسخ به این سؤال است که

در انقلاب علمی رنسانس چه رخ داد که فرم و شکل و پارادایم علم تغییر کرد و ویژگی‌های جدیدی به دست آورد^۱ (Nasr, 2005, p. 37).

تلقی جدید از علم ویژگی‌هایی دارد که در علوم سنتی کمتر دیده می‌شود. این ویژگی‌ها را می‌توان به‌اختصار چنین برشمرد: راسیونالیسم (عقل‌گرایی)، آمپرسیسم (تجربه‌گرایی)، پوزیتیویسم (اثبات‌گرایی)، اومانیسیم (بشر‌گرایی)، سکولاریسم (دنیا‌گرایی). اگر این ویژگی‌ها را ذاتی علم جدید بدانیم (قدیردانش، ۱۳۸۹، ص ۹۹)، در مواجهه علوم سنتی با علوم مدرن باید دقت کرد که مبانی پارادایم علوم مدرن در علوم سنتی ریشه نکند. استراتژی مواجهه علوم سنتی با علوم مدرن قطعاً باید براساس مبانی اندیشگی باشد تا بتوان از مواجهه منفعلانه به سوی مواجهه فعال تغییر جهت داد.

علم دینی چنان‌که فلاسفه گفته‌اند، ترکیب اضافی نیست که واژه علم به دین اضافه شده باشد، به این معنا که دین موضوع علم باشد، بلکه ترکیب وصفی است؛ به این معنا که دینی بودن وصف علم است و می‌تواند این وصف را یا از موضوع یا از غیرموضوع گرفته باشد؛ به عبارت دیگر علم می‌تواند به اعتبار موضوع، متافیزیکی، روش، تجویز، عالم و فرهنگ و تمدن متصف به دینی بودن یا غیردینی بودن شود. پارسانیا معتقد است از آنجا که حقیقت دین نزد خداوند جز اسلام نیست (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ)، علم دینی به همان معنای علم اسلامی است (پارسانیا، ۲۰۱۷، صص ۶۹-۹۰). با این حال قرائت پارسانیا از علم دینی قرائت یگانه‌ای نیست، اگرچه از نظر نگارنده مقبول‌ترین آنها است.

در این میان می‌توان به نظر زیباکلام اشاره کرد. وی معتقد است علوم به‌طور مطلق مشحون از پیش‌فرض‌ها، مبانی و ارزش‌ها هستند؛ این ارزش‌های غیر قابل اثبات

1. But what occurred during the Renaissance and especially in the seventeenth century Scientific Revolution was the imposition of a new and alien "form" or paradigm upon the content of this scientific heritage, a "form" which was derived directly from the anthropomorphic and rationalistic nature of the thought of the age and the secularization of the cosmos to which the whole development of the so-called Renaissance led, often in spite of the attempts of some of its leading intellectual figures to keep alive the vision of the sacred character of the cosmic order.

می‌توانند با ارزش‌های دینی جایگزین گردند. بر این اساس می‌توان «علم دینی» داشت: به عقیده من تمامی نظریه‌پردازی‌های خرد و کلان در علوم انسانی در علوم انسانی و اجتماعی، در تحلیل نهایی، بر دو رکن اساسی استوارند: یکی کیستی انسان و دیگری چستی سعادت و کمال انسان (حسینی، علی‌پور و موحد ابطی، ۱۳۹۲، ص ۳۱).

از منظر سیدحسین نصر چنانچه «علم اصیل اسلامی براساس علم اسلامی سنتی» به وجود آید و در عین حال بتواند از آنچه از علم جدید با واقع مطابق است، استفاده کند و آنها را در خود جذب کند، آن‌گاه «اقدام اساسی برای احیای واقعی تمدن اسلامی» برداشته خواهد شد. نصر معتقد است علاوه بر مبانی متافیزیکی و الهیاتی دینی، علم اسلامی باید برگرفته از منابع سنتی باشد (حسینی و دیگران، ۱۳۹۲، صص ۸۸-۹۳).

۱-۲. رشته و میان‌رشته

واژه رشته ترجمه واژه دیسیپلین^۱ است. این کلمه دارای دو معنا است؛ نظم و انضباط و دیگری رشته علمی. با این تلقی می‌توان چنین قلمداد کرد که رشته به بند کشیدن برخی از معارف است که در یک سامان قرار دارند. نسبت دیسیپلین و علم نسبت قدرت و معرفت است. به بیان رساتر دیسیپلین گفتمان شکل‌گرفته‌ای است که معرفت‌های خاصی را برای ما تولید می‌کند و امکان دارد بسیاری از معارف را نیز نادیده بگیرد.

دیسیپلین به مثابه سازمانی است که عمر مشخصی دارد و به مرور زمان قوی‌تر و حجیم‌تر می‌گردد؛ اما گذشت زمان آن را به حد اشباع می‌رساند تا جایی که نوآوری خود را از دست می‌دهد و برای حل مسائل جدید پیش آمده، جز جواب‌های تکراری و ناکارآمد چیزی ارائه نمی‌دهد. این دیسیپلین نیاز به یک شک یا رقیب دارد که یا مسائل جدید برای دیسیپلین ایجاد کند یا با تغییر در سازمان دیسیپلین آن را مهیای نوآوری‌های جدید گرداند. تغییر در سازمان دیسیپلین خود می‌تواند با مدل‌های مختلفی صورت گیرد که خود به بحث مجزایی نیاز دارد.

1. Discipline

میان‌رشتگی ترفندی است که علم را از دانش‌های دیسپلینه‌شده رهایی بخشد، اگرچه به اعتقاد نگارنده این امر نیز به مثابه مُسکنی برای وضع نابسامان دانش است؛ اما در وضعیت کنونی می‌توان امید داشت که با این نگرش دانش‌ها از رکود خارج شوند و به وظیفه اصلی خود که همانا حل مسئله و شناخت آیات آفاقی و انفسی است، بازگردند. به قول مورن میان‌رشتگی، «انتقادی» به نظم رشتگی است (مورن، ۱۳۹۶، صص ۲-۳) و این امر نیز حاصل توجه دیگرباره به مدرنیته و محصولات آن از جمله دانش‌ها (دیسپلین‌ها) است.

میان‌رشتگی با اینکه خود مثبت رشتگی است و بی‌رشتگی بی‌معنا است، با این حال از نوعی به پرسش کشیدن رشتگی و دیالکتیک رشته‌ها و ضعیف شدن حدود و ثغور رشتگی با ما سخن می‌گوید. رشته‌ها مرز سخت و غیر قابل نفوذ خود را از دست داده‌اند و آماده گفتگو با دیگر رشته‌ها شده‌اند. فارغ از اینکه چنین گفتگویی ثمری داشته باشد یا نه میان‌رشتگی نوید فروریختن دانش‌های متعارف و دیسپلینه‌شده را می‌دهد. میان‌رشتگی، رشتگی را نفی نمی‌کند، بلکه آن را نقد می‌کند (برزگر، ۲۰۰۸، ص ۳۹).

با تمام تفاسیری که بیان شد، میان‌رشتگی هنوز امری مبهم است؛ اما این ابهام از اهمیت میان‌رشتگی نمی‌کاهد؛ چرا که همین ابهام در امر میان‌رشتگی سبب شده است که دوباره در دام دیسپلینه کردن دانش‌ها با نام میان‌رشتگی نیافتیم و میان‌رشتگی خود دیسپلینه نشود. مورن این ابهام در تعریف میان‌رشتگی را می‌ستاید و معتقد است همین ابهام سبب «انعطاف‌پذیری» میان‌رشتگی می‌گردد (مورن، ۱۳۹۶، ص ۲۰).

آنچه از تعریف رشته‌ها مصطلح شده است، چنین است: «اجتماعات علمی که تعیین می‌کنند کدام مسائل باید مورد مطالعه قرار گیرند، مفاهیم محوری و نظریه‌های سازمان‌دهنده را مطرح می‌سازند، متضمن روش‌های خاص پژوهش‌اند، نشست‌های هم‌اندیشی برای مساهمت پژوهش‌ها و بصیرت‌ها فراهم می‌سازند و راهکارهای اندیشمندان هر رشته را مشخص می‌سازند» (رپکو، ۱۳۹۴، ص ۱۳). برای تعریف میان‌رشتگی می‌توان تعریف رپکو را بازخوانی کرد. در این صورت میان‌رشته‌ها اجتماعات علمی هستند که مسائل آنها را جامعه، محقق و... تعیین می‌کنند، می‌توانند مفاهیم محوری و

نظریه‌های سازمان‌دهنده داشته یا نداشته باشند یا نظریه‌های جدید با توجه به زمینه پژوهش ایجاد کنند، روش‌های خاصی برای پژوهش ندارند، بلکه روش‌های آنها می‌توانند از یک یا چند علم یا تلفیقی از آنها باشند. راهکارها نیز با توجه به مطالعات چندین رشته و تلفیق آنها و با توجه به ابتکار محقق ایجاد می‌گردند.

رشته با اینکه مفهومی روشن دارد، اما میان‌رشته‌گی مفهومی گنگ و اغلب به صورت سلبی معنا می‌گردد. ابهام میان‌رشته ناشی از واژه «میان»^۱ در میان‌رشته‌گی^۲ است. بسته به معنای واژه «میان» در میان‌رشته‌گی معنای متعینی از میان‌رشته‌گی خواهیم داشت؛ پس میان‌رشته‌گی برای هر میان‌رشته معنای خاصی دارد که نوع تعامل میان دو یا چند رشته را متعین می‌کند. حاصل تعامل میان رشته‌ها معنای «میان» را مشخص می‌کند و همین تعامل‌های متفاوت مدل‌های مختلفی از میان‌رشته‌گی را آشکار می‌کند.

یکی از تعریف‌هایی که برای میان‌رشته‌گی ارائه شده است تعریف آلن رپکو است: «مطالعات میان‌رشته‌ای عبارت است از فرایند پاسخگویی به یک پرسش، حل یک مسئله یا مواجهه با یک موضوع که آن‌قدر گسترده و یا پیچیده است که یک رشته علمی یا متخصص واحد نمی‌تواند به تنهایی با آن مواجه شود و در نتیجه از رشته‌های علمی متعدد کمک گرفته می‌شود و دیدگاه‌های رشته‌های مختلف را از طریق تشکیل یک دیدگاه جامع‌تر تلفیق می‌کند». در تعریف رپکو به دو نکته بیشتر اشاره نشده است: مسئله‌محور بودن دانش‌های میان‌رشته‌ای و دیگر تلفیقی بودن آنها. باید اذعان کرد که این دو نکته از نکات کلیدی میان‌رشته‌ای هستند؛ با این حال ابهام گفته شده در این تعریف وجود دارد. چه نوع تلفیقی مراد است، تلفیق در چه چیز مراد است و سؤالاتی از این دست قابل طرح است.

با توجه به آنچه بیان شد می‌توان میان‌رشته را چنین توضیح داد: مطالعات میان‌رشته‌ای اساساً به معنای «عبور» از مرزها و حدود دیسیپلین است. این عبور از

1. Inter
2. Interdisciplinary

مرزهای دیسپلین می‌تواند در حیطه موضوع، غایت و روش باشد. عبور از مرزها به سرزمین ناشناخته نیست، بلکه این عبور چه از لحاظ روشی، موضوعی و غایی به رشته دیگر است. شکل و شیوه عبور از رشته‌ای به رشته دیگر، مدل میان‌رشته‌ای را برمی‌سازد. دیسپلین‌های دینی در حوزه علوم اسلامی نیز این ظرفیت را دارند که در برخی از حوزه‌ها این عبور را تجربه کنند و این امر دور از دسترس نیست. بارقه‌هایی از این دست عبور در مطالعات و پژوهش‌های اخیر دیده می‌شود، مثل حرکت از علم اصول به فلسفه زبان، زبان‌شناسی شناختی و دیگر رشته‌ها (قابلی‌نیا، ۲۰۰۷). رشته‌های علوم دینی نیز بعد از گذشتن از دوران شکوفایی خود دچار حرکت کم‌فروغی در جهت پاسخ به مسائل جامعه، فرهنگ و حاکمیت شده‌اند؛ بنابراین به نظر می‌رسد این ظرفیت وجود دارد تا با آنچه درباره مطالعات میان‌رشته‌ای بیان شد، در برخی از زمینه‌ها خود را بازخوانی کنند.

۲. خاستگاه مطالعات میان‌رشته‌گی در نسبت با علوم اسلامی

میان‌رشته‌گی در زمانه کنونی جزو ضروریات نظام علم شمرده می‌شود. این ضرورت را می‌توان به دو خاستگاه مستند کرد: خاستگاه وجودی معرفت‌شناسانه و خاستگاه وجودی غیرمعرفت‌شناسانه. خاستگاه وجودی معرفت‌شناسانه محمل عللی است که به دلیل وجود معرفتی مسلط بر اندیشه‌ها اقتضا و ضرورت میان‌رشته‌گی را ایجاد می‌کند. خاستگاه وجودی غیرمعرفت‌شناسانه نیز محمل وقایع و اتفاقاتی غیرمعرفتی اما حقیقی در بستر تاریخ، فرهنگ و اجتماع است که سبب ایجاد ضرورت میان‌رشته‌گی شده است. با توجه به آنچه بیان شد ضرورت عطف توجه به میان‌رشته‌گی از دو حیث صورت‌بندی می‌گردد: خاستگاه وجودی معرفت‌شناسانه و خاستگاه وجودی غیرمعرفت‌شناسانه.

۱-۲. خاستگاه وجودی معرفت‌شناسانه مطالعات میان‌رشته‌گی

کانت با ایجاد چرخش و انقلاب کپرنیکی در مسائل فلسفی، موضوع فلسفه را از وجودشناسی به معرفت‌شناسی تغییر جهت داد. این امر به دلیل تحلیل و تحدید عقل صورت گرفت. امتداد این رخداد خود را در وضع علم و دانش نیز نشان داد. پس از

کانت توجه معرفت و به تبع آن روش موجه دستیابی به معرفت محل تأمل گشت. همین استراتژی فکری سبب شد همه دانشمندان و اندیشمندان با زمینه معرفت‌شناسی وارد حیطه و قلمرو خود گردند. این امر سبب گشت مرز دانش‌ها با روش و معرفت‌شناسی خاص خود موجه گردند و انحصار دیسپلین‌ها به انحصار روش باز گردد. با این توصیفات آن چیزی علم است که روش داشته باشد و آنچه روش داشته باشد، علم است. رشته‌ها نیز تابع همین اندیشه ایجاد گردیدند؛ به عبارت دیگر آغاز چرخش معرفت‌شناسی فلسفه سپس ایجاد رشته‌گرایی شد.

کانت در کتاب نقد قوه حکم به نقل از مورن چنین می‌گوید: «هر علمی فی نفسه یک نظام است؛... ما باید... به این بیاغازیم که با آن به صورت یک بنای مجزا و مستقل کار کنیم. باید آن را به مثابه یک کل خود - پایا مورد بررسی قرار دهیم و نه به عنوان یک شاخه یا بخشی از بنای دیگر - اگرچه می‌توان بعداً گذری رفت و برگشتی از بخشی به بخش دیگر داشته باشیم» (مورن، ۱۳۹۶، ص ۱۲).

باید به این نکته اشاره کرد که صرف وجود روش خاص حل مسئله مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ اما مهم است که هویت علم به چه امری بستگی داشته باشد. گاهی هویت علم به موضوع علم است و گاهی به غرض آن علم و گاهی به روش آن. اگر هویت علم متأثر از روش باشد، دچار استبداد روشی می‌شویم و از حل بسیاری از مسائل به دلیل محدودیت‌های روش ناتوان می‌گردیم؛ اما در صورتی که هویت علم به غرض آن علم وابسته باشد، برای مثال برای حل یک مسئله فقهی از هر علمی استفاده می‌گردد، از ادبیات عرب گرفته تا پزشکی جدید.

برخلاف اندیشه کانت فلسفه اسلامی با زمینه هستی‌شناسی خود همواره به حیطه علم وارد شده و از معرفت به تبع هستی‌شناسی بحث می‌کرده است. معرفت خود نیز از جنس وجود است و از طرف دیگر شناسایی وجود به تحلیل معرفت وابسته است؛ می‌توان اینگونه تعبیر کرد که اگرچه موضوع فلسفه اسلامی کماکان وجود است اما در هم تنیدگی مسائل وجودشناسانه و معرفت‌شناسانه در آن مشهود است. حکمت متعالیه، فقه، اصول از جمله علوم اسلامی هستند که استبداد روشی نداشته بلکه مسئله‌محور بوده‌اند؛

البته این تهدید حتی برای این علوم نیز وجود دارد که به دلیل رقابت با اندیشه روش محور دچار استبداد روشی شوند و کارکرد خود را از دست دهد چنان که شواهدی برای این موضوع وجود دارد.

حکمت متعالیه خود از این جهت غنی است. رویکرد ملاصدرا، مسئله محور و ناظر به حل مسئله بوده است. وی با استفاده از منابعی نظیر شهود عرفانی، شهود عقلی، اشارات قرآنی، روایات و ... در نظامی منسجم استدلال کرده و ناظر به حل مسئله این رویکردهای متفاوت را در کنار یکدیگر می‌نشانند. ناگفته نماند نوع مواجهه صدرا با این رویکردهای متنوع مکانیکی نبوده و از جمع جبری آنها ایجاد نمی‌گردد؛ بلکه این رویکرد کاملاً تلفیقی است و در یک نظام منسجم اندیشه ای نُضح یافته است (فرامرزی، ۲۰۰۶، ص ۲۶).

دانش فقه نیز برای حل مسائل خود روش ثابت و استناداری به مثابه متد در اختیار فرد نمی‌گذارد تا به حل مسائل فقهی پردازد؛ بلکه این دانش نیز در رویارویی با مسائل متفاوت روش خاصی را پی‌گیری می‌کند؛ به همین دلیل لزومی ندارد کسی که با حل چند مسئله فقهی آشنایی پیدا می‌کند بتواند مسائل جدید را به درستی حل و فصل کند. این امر باعث شده است که بعضی از مجتهدین در برخی از ابواب قوی‌تر از ابواب دیگر باشند؛ چراکه حل مسائل یک باب از لحاظ روشی به یکدیگر نزدیک‌تر است. چنانکه بیان شد خاستگاه برخی از مسائل به عوامل معرفت‌شناسانه موجود وابسته است؛ به همین دلیل برخی از این عوامل را برمی‌شماریم:

۱. علوم دیسپلینه شده به دلیل وجه تنگ‌نظرانه به مسائل و موضوعات موجود از تحلیل کامل آنها باز می‌مانند به همین دلیل دانش و علم با خطاهای مختلفی مواجه می‌شود که ناشی از روش ناقص حل مسئله است؛ لذا میان‌رشتگی برای کم کردن این نقیصه مناسب شناخته شده است. همین عامل سبب «عدم کفایت اقناعی علوم تک پارادایمی» و «جزئی‌نگری» مفرط این دانش‌ها می‌شود (ابراهیمی، ۲۰۱۴، ص ۲۵).

۲. غلبه اندیشه‌های پست مدرن بر فضای فکری و علمی دانشمندان سبب شد که

علوم دیسپلینه شده نیز متأثر از این فضا باشند. نیچه به عنوان اولین فیلسوف پست مدرن در اعتراض به تخصصی شدن بیش از اندازه رشته‌ها چنین می‌گوید:

اعلامیه استقلال انسان از علم، آزادی وی از فلسفه، یکی از هوشمندانه‌ترین پیامدهای دموکراتیک و بی‌شکل بودن زندگی است: تکریم نفس و فرض این که پژوهشگر اینک در همه جا در شکوفایی کامل و در بهترین بهار عمر خود به سر می‌برد (مورن، ۱۳۹۶، ص ۱۵).

نیچه در مقاله شوپنهاور به‌مثابه آموزشگر می‌گوید:

دانشمندان آلمانی ... متأسفانه بیشتر به دانش می‌اندیشند تا به نوع انسان. اینان چنان تربیت شده‌اند که خود را مثل سپاهی شکست‌خورده قربانی دانش می‌کنند تا به سهم خود بتوانند نسل‌های بعدی را به این قربانگاه بکشانند (نیچه، ۲۰۰۰م، ص ۱۹۷).

نیچه بر علم استاندارد که هیچ وجه انسانی در آن دیده نمی‌شود و به تعبیر دیگر از خودبیگانه شده است می‌تازد و معتقد است وجه انسانی علم نادیده گرفته شده است. غایت علم حل مسائل انسان بوده است و اکنون خود علم مسئله شده است. انسان‌ها به خدمت علم درآمده‌اند به جای اینکه علم به انسان خدمت کند.

۳. تخصص‌گرایی یکی از مسائلی است که علم را به چالش جدی کشیده است. دانشمندی که غیر از رشته و تخصص خود چیزی را نمی‌بیند و نسبت به زمینه‌های وسیع‌تر بیگانه می‌شود و قدرت نگاه جامع به مسائل را از دست می‌دهد (رپکو، ۱۳۹۴، صص ۵۷-۵۸).

۴. رویکردهای جدید از بطن علوم دیسپلینه شده زاده نمی‌شود. رویکردهای جدیدی که بتواند به حل مسائل نوپدید کمک کند مستلزم نگاهی فراتر است (رپکو، ۱۳۹۴، ص ۶۱).

۵. عطف توجه از نگاه معرفت‌شناسانه به نگاه هستی‌شناسانه (بحرانی، ۲۰۱۳م، ص ۴۰).

۶. همبستگی شدید برخی از متغیرها از علوم مختلف در بعضی از مسائل سبب می‌شود که راه جدید برای تحلیل آنها کشف گردد (برزگر، ۲۰۰۸م، ص ۴۶).

۷. نظریه‌های جدید معرفت‌شناسی، فلسفه و مخصوصاً جامعه‌شناسی علم بر این باورند که عوامل اجتماعی، فرهنگی و حتی ارزشی از علم جدا نیستند بلکه علم در فرآیندی انسانی متأثر از زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و ارزشی به وجود می‌آید به همین دلیل علوم در بسترهای دیگری مورد مطالعه قرار گرفتند و مسائل جنبه‌های دیگری نیز پیدا کردند. میان‌رشته‌گی سعی می‌کند مسائل را به همراه عواملی زمینه‌ای تحلیل کند (ونک، ۱۳۸۸، صص ۱۶-۲۴).

۸. ونک از تنازع میان رشته‌ها نیز سخن به میان می‌آورد؛ تنازعی که راه آن تعامل شناخته شده است. با شکل گرفتن رویکردهای مختلف برای حل مسائل نزاع میان رشته‌ها و علوم نیز شکل گرفت. این نزاع از دیرباز وجود داشته است. در سنت اسلامی نزاع میان منطقیون و ادبا و در دنیای مدرن نزاع میان روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نزاعی دیرپا بوده که البته با گذشت زمان رشته‌ها دیسپلینه شدند و نزاع‌ها پایان یافت؛ با این حال هنوز میان علوم نزاع‌هایی بر سر برخی مسائل جدید رخ می‌دهد. ونک این تنازعات میان رشته‌ها را به چند دسته تقسیم‌بندی می‌کند که به اختصار آنها را ذکر می‌کنیم (ونک، ۱۳۸۸، ص ۷۵).

□ تنازع بر سر مرز رشته‌ها (مثل بیولوژی مولکولی و بیوشیمی سلولی)

□ تنازع بر سر قلمرو رشته‌ها (جامعه‌شناسی، اقتصاد، روانشناسی، بیولوژی مولکولی)

□ تنازع بر سر موجودیت رشته‌ها (نوروفیزیولوژی و فیزیولوژی)

□ تمسخر علوم (علوم کامپیوتر و انسان‌شناسی)

□ تنازع روانی میان علوم و رشته‌ها (علوم اجتماعی و علوم مهندسی)

این تنازعات بر مسائل مشترک بوجود می‌آید. اگر هر علمی از جنبه متفاوتی یک مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهد برای پایان‌دادن به تنازعات چه امری بهتر از تعامل و تلفیق رشته‌ها. تنازع میان روان‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌تواند به وسیله رشته‌ای مثل روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی‌های رفتارگرا و دیگر رشته‌ها تا حدودی حل و فصل شود.

۲-۲. خاستگاه وجودی غیر معرفت‌شناسانه مطالعات میان‌رشته‌گی

برخی عوامل وجود دارند که سبب توجه به میان‌رشته‌گی شده‌اند؛ اما از جمله عوامل معرفت‌شناسانه به حساب نمی‌آیند این دسته از عوامل سبب ایجاد زمینه فردی، اجتماعی، فرهنگی و حتی علمی برای بروز معرفتی خاص می‌شود. به همین دلیل نباید این عوامل را از نظر دور داشت. پارسانیا این عوامل را به دو دسته عمده فردی و اجتماعی تقسیم کرده است و از طرف دیگر عوامل اجتماعی را نیز به عوامل اقتصادی، سیاسی، نظامی و زمینه‌های ایدئولوژیک تقسیم‌بندی می‌کند (پارسانیا، ۱۳۹۲، صص ۱۷-۱۹). در این بخش برخی از این عوامل بیان می‌گردد:

۱. ایجاد برخی مسائل و مشکلاتی که از حوزه تخصص یک علم خارج است سبب شد که گرایش به علوم میان‌رشته برای حل مسائل بیشتر شود؛ مشکلاتی نظیر مسائل زیست‌محیطی، هواشناسی، تکنولوژیک، زیستی، اجتماعی و ... سبب شد که مسائلی به وجود آید که حل آنها مستلزم همکاری‌های میان‌رشته‌ای گردد.
۲. قالب‌های بیانی بهتر و زبان مشترک برای انتقال مفاهیم یکی دیگر از عوامل غیر معرفتی است. گاهی برای حل مسئله نیاز است که علوم مختلف با یکدیگر تعامل داشته باشند؛ این تعامل نیازمند زبانی است که بتواند با علوم دخیل هم‌زبانی کند (برزگر، ۲۰۰۸، صص ۵۱-۵۲).
۳. انتقادات اجتماعی نظیر از خودبیگانگی علوم؛ مفهوم از خودبیگانگی از جمله مفاهیمی است که برای اولین بار توسط مارکس استفاده شد. بازخوانی این مفهوم در ادبیات دینی به معنای فراموش کردن غایت و منحرف‌شدن از غایت اصلی است. علوم‌ی که برای حل مسائل جامعه و مردم؛ برای زندگی بهتر در دنیا و آخرت به وجود آمدند، وظیفه اصلی خود را فراموش کردند و به برخی از مسائل پرداختند که هیچ کارایی برای حل مسائل نداشت. در علوم اسلامی می‌توان برخی ابواب علم اصول را مثال زد؛ این علم تنها برای حل مسائل فقه به کار می‌رود؛ اما جالب است که برخی از مسائل اصولی در هیچ باب از ابواب فقهی مورد استفاده قرار نمی‌گیرند و به تعبیر رساتر مصداقی در علم فقه برای کاربرد آنها وجود ندارد.

۴. انتقادات سیاسی نظیر دموکراسی را نیز می‌توان در علوم اسلامی بازخوانی کرد. دموکراسی در فضای علم به معنای آزادی از قید و بندهای غیر معرفتی برای حل مسئله است؛ اما گاهی خود علم راه را برای پژوهشگر می‌بندد اگر علم اصول فقه مبتنی بر روش‌های عرفی زبان به حل مسائل اصولی پردازد راهی برای مباحث تحلیل زبان برای ورود به این مباحث باز نمی‌گذارد؛ لذا باید از استبداد علمی جلوگیری و راه را برای ورود روش‌ها و اندیشه‌های مختلف باز گذاشت و از طرف دیگر با نقد جدی، مسائل و پاسخ‌ها را تصحیح و تدقیق کرد.
۵. تمایل به کارگروهی برای پاسخ به پرسش‌های پیچیده که نیاز به چندین تخصص دارد دست به دست هم می‌دهد تا محققین در کنار یکدیگر و با تعامل و تضارب علمی زبان جدیدی به نام میان‌رشته‌گی بوجود آورند.
۶. برخی مسائل روانی و سیاست‌های جامعه علمی نیز می‌تواند بر این امر موثر باشد؛ عدم خلاقیت، احساس بی‌مسئله‌گی، احساس عدم فایده برای جامعه و مردم و ... می‌تواند جامعه علمی را ترغیب کند که به سمت مرزهای دیگر دانش‌ها حرکت کنند تا از خلال آن بتوانند به مسائل جدید و سودمند دست پیدا کنند.
۷. برخی از رشته‌های علمی ذاتاً میان‌رشته‌ای هستند (ونک، ۱۳۸۸، ص ۸۸)؛ مثل علوم تکنولوژیک. علم الکترونیک به دلیل درگیری با مسائل عینی عملاً میان‌رشته‌ای است؛ به دلیل اینکه مثلاً برای ساختن دستگاه‌های پزشکی باید با علم پزشکی ارتباط داشته باشد، برای ساختن تجهیزات هواشناسی با علوم هواشناسی، برای ساختن دستگاه‌های مکانیکی باید با علم مکانیک تلفیق گردد (مکاترونیک)، در صنایع نظامی نیز باید با علوم دیگر تعامل داشته باشد (جنگال).

۲-۳. خاستگاه وجودی معرفت‌شناسانه میان‌رشته‌گی در نسبت با علوم اسلامی

۱. علوم اسلامی از دیرباز نگاه هستی‌شناسانه به حل مسائل داشته است. روش در حل مسائل در جایگاه ثانوی نسبت به علم قرار داشته و دغدغه علما و فلاسفه علوم اسلامی حل مسئله بوده و به مناسبت حل مسئله روش نیز اهمیت پیدا می‌کرده

است. دقت در روش حل مسئله در علوم اسلامی این موضوع را به وضوح نشان می‌دهد. در برخی از مسائل اصول فقه گاهی به مباحث زبان‌شناسی، گاهی به عرف عام و گاهی به آیات و روایات رجوع می‌گردد. برای روشن شدن این بحث یکی از مباحثی که اصولیون اغلب به آن می‌پردازند بررسی می‌شود تا نشان داده شود که اساساً به صورت میان‌رشتگی مسائل حل می‌گشته است؛ البته میان‌رشتگی به معنای استفاده از روش‌های مختلف در حل مسئله.

یکی از مسائل اصولی که در اغلب دروس خارج اصول فقه مجتهدین به آن پرداخته می‌شود مسئله «استعمال لفظ در اکثر از معنا» است. این مسئله به این سؤال می‌پردازد؛ آیا ممکن است که لفظ در بیش از یک معنا در جمله مورد استفاده قرار گیرد؟ برای بررسی روش پرداختن به این مسئله نوع مواجهه امام خمینی علیه السلام به این مسئله را از کتاب منهاج الوصول الی علم الاصول بررسی می‌کنیم:

هل يجوز أن يستعمل اللفظ الواحد في المتعدد؛ بأن يكون المستعمل فيه و المعنى الملقى إلى السامع متعدداً؟ و الظاهر أنّ هذا مرادهم من الاستقلال والانفراد، فعليه يخرج عن محلّ البحث ما إذا استعمل في معنى واحد ذی أجزاء أو ذی أفراد. و ذهب إلى امتناعه عقلاً كثير من المحققين، وإلى عدم جوازه لغةً بعضهم (خمینی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۸۰).

آیا استعمال لفظ واحد در معانی متعدد جایز است؟ این سؤال با دو جواب روبرو است؛ بعضی آن را عقلاً ممتنع می‌دانند و برخی دیگر از لحاظ زبانی این استعمال را جایز نمی‌دانند. بنابراین روشن است که برای پاسخ به این سؤال اصولی هیچ قید روشی وجود ندارد؛ هم از مباحث عقلی بهره برده شده است و هم از مباحث زبانی.

۲. علوم اسلامی اساساً دیسپلینه نیستند چرا که نه تنها تقدم معرفت‌شناسی بر آنها حاکم نبوده است بلکه جزئی‌نگر نبوده و پاسخ‌های خود را با علوم دیگر، احادیث و روایات معتبر سنجه می‌کرده است. همین امر سبب می‌شد این علوم

اساساً از لحاظ معرفت‌شناسی دیسیپلینه نباشند. باین حال اگرچه به نظر می‌رسد در برخی علوم دچار نوعی دیسیپلینه‌شدن گشته‌ایم اما این امر ذاتی علوم اسلامی نیست بلکه عرضی آن است.

۳. از عوامل روی آوردن به میان‌رشته‌گی پست‌مدرنیسم عنوان گشت. پست‌مدرنیسم یعنی آشفتگی معرفتی؛ آنچه که اساساً مسئله و مشکل ما نیست؛ اما از سوی دیگر ما با مشکل عدم ارتباط معرفتی با جهان مدرن مواجه هستیم. پست‌مدرنیسم به انتقاد از دیسیپلینه‌شدن دانش راه تکثر معرفتی را باز می‌گرداند؛ اما از سوی دیگر به آنارشیسم معرفتی دچار می‌شود. در مقابل حوزه علوم اسلامی با مشکل عدم فهم مسئله و موضوع‌یابی مواجه است. پست‌مدرن برای شکافتن مرزهای معرفتی میان‌رشته‌گی را شکافت و ما برای رسیدن به مسائل دنیای جدید نیازمند عبور از دیسیپلین‌ها و بازخوانی اساس علوم اسلامی هستیم.

۴. علوم حوزوی به دلیل هویت خاص و موضوعی خود ماهیت میان‌رشته‌گی دارند. اغلب علوم حوزوی به دلیل درگیر شدن با مسائل اجتماعی، فرهنگی و ... از منظر دین ماهیت میان‌رشته‌گی دارند به همین دلیل همچون علوم تکنولوژیک برای وارد به ساحت مسئله دچار چالش‌های سخت تلفیق نمی‌شوند.

۲-۴. خاستگاه وجودی غیر معرفت‌شناسانه میان‌رشته‌گی در نسبت با حوزه علوم اسلامی

۱. توجه به مسائل زمینه‌ای - اجتماعی، فرهنگی و تاریخی - در ساحت علم و تأثیر و تأثر علم با آن مورد توجه برخی از بزرگان علوم اسلامی قرار می‌گرفت؛ اما دیسیپلینه‌شدن علوم این امر را کم‌رنگ کرده است؛ رجوع به نحوه مواجهه برخی از علما همچون آیت‌الله بروجردی رحمته‌الله، آیت‌الله مددی و مخصوصاً امام خمینی رحمته‌الله با مسائل ظرفیت نوع جدیدی از مواجهه با مسائل را منصفه ظهور می‌رساند؛ مسائلی که ارتباط تنگانگی با اجتماع، فرهنگ و تاریخ دارند.

۲. از عمده مسائل حوزه علوم اسلامی عدم پروبلماتیکه‌شدن مسائل اجتماعی و فرهنگی از منظر دین است. این امر است که باعث انشقاق معرفتی حوزه علوم

اسلامی از متن اجتماع و فرهنگ شده است. علی‌رغم تلاش‌هایی که برای حل این مسئله شده است - مثل تأسیس اندیشکده‌ها و پژوهشکده‌ها - هنوز این مسئله حل نگشته است. اگرچه پژوهشکده‌ها به حل این مسئله کمک می‌کنند؛ اما نیاز به نهادینه شدن پروبلماتیکه شدن مسائل اجتماعی و فرهنگی از منظر دین احساس می‌شود. این امر محقق نمی‌گردد جز با استفاده از نهادینه شدن میان‌رشته‌گی در حوزه علوم اسلامی.

۳. خلاقیت در طرح و کشف مسائل و راه پاسخ‌گویی به آنها نیز هدفی است که میان‌رشته‌گی در حوزه علوم اسلامی نیز می‌تواند پی‌گیری کند. عدم تعصب روشی و معرفتی و معتبر دانستن معرفت‌های تجربی، عقلی و نقلی زمینه فراخی برای پژوهشگران ایجاد می‌کند.

۴. وجود برخی از مسائل اجتماعی، فرهنگی و حتی حاکمیتی که از طرفی موضوعات جدیدی را بوجود آورده است و از طرف دیگر دارای جنبه‌های مختلف معرفتی است نیاز به میان‌رشته‌گی را بیش از پیش نشان می‌دهد.

۵. نزدیک شدن زبان دین به مسائل عینی از جمله نیازهای دیگر است که میان‌رشته‌گی می‌تواند از عهده آن برآید. به دلیل فاصله ایجاد شده میان زبان دین و زبان عامه به دلیل تخصص‌گرایی ناشی از دیسپلینه شدن برخی از رشته‌های علمی نیاز به بازخوانی علوم، سرفصل‌ها، رشته‌ها و روش‌ها احساس می‌شود.

۳. بایسته‌های میان‌رشته‌گی در نسبت با علوم اسلامی

از مسائل مهمی که گاهی از آن غفلت می‌شود و توجه به آن برای مطالعات تطبیقی ضروری است، بایسته‌های میان‌رشته‌گی است. چنان که مقدمتاً بیان گشت میان‌رشته‌گی در خلأ معرفتی و فارغ از زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی شکل نگرفته است؛ لذا حرکت به سمت میان‌رشته‌گی الزاماتی دارد که بایسته است به آنها توجه شود. بایسته‌های میان‌رشته‌گی به دو بخش تقسیم می‌گردد؛ بایسته‌های ذاتی میان‌رشته‌گی، بایسته‌های تحقق میان‌رشته‌گی. بایسته‌های ذاتی میان‌رشته‌گی بایسته‌هایی است که اساساً برای وجود امری

به نام میان‌رشتگی ضروری است؛ به عبارت دیگر اموری که عدم وجود آنها امکان امری به نام میان‌رشتگی را از بین می‌برد بایسته‌های ذاتی میان‌رشتگی است. اموری که وجود آنها برای تحقق میان‌رشتگی ضروری است بایسته‌های تحقق میان‌رشتگی هستند؛ در صورت عدم وجود این امور با اینکه میان‌رشته امکان وجودی دارد؛ اما امکان تحقق ندارد.

۳-۱. بایسته‌های ذاتی میان‌رشتگی

وجود برخی امور برای امکان امری به نام میان‌رشتگی ضروری است. این امور می‌توانند از دو بستر بیان شده یعنی خاستگاه وجودی معرفت‌شناسانه و یا خاستگاه وجودی غیر معرفت‌شناسانه ناشی شده باشد. برخی از این امور را می‌توان برشمرد:

۱. محوریت مسئله در دانش میان‌رشته‌ای؛

در میان‌رشته بایستی مسئله محور ایجاد مطالعات، نظریه و دانش گردد. این امر مستلزم آن است که در ابتدا محقق به‌طور جدی با مسئله درگیر شود و برای خود تنها هدفی که می‌یابد حل مسئله باشد. درگیری محقق با مسئله سبب می‌گردد وی انگیزه کافی برای بررسی مسئله از زوایا و جوانب گوناگون را داشته باشد و با علوم و دانش‌های دیگر درگیر گردد. بنابراین محقق هیچ دغدغه‌ای جز حل مسئله نخواهد داشت و خود را با پارادایم‌های مختلف درگیر نمی‌کند.

۲. میان‌رشته‌ای درگیر با امور واقع است؛

این پژوهش‌ها به دلیل برخاستن از مشکلات و معضلات موجود با امور واقع درگیر می‌گردند؛ لذا مسائل بنیادی معمولاً دارای پژوهش میان‌رشته‌ای نیستند؛ مگر بالتبع و بالعرض.

۳. یافتن زبان مشترک؛

زبان مشترک دو جنبه دارد؛ از یک طرف دانش‌های درگیر در میان‌رشته‌ای باید ظرفیت تلفیق داشته باشند مثلاً ادبیات فارسی و شیمی آلی ظرفیت تلفیق ندارند؛ برخلاف شیمی و فیزیک. از طرف دیگر محقق باید توانایی لازم را برای یافتن زبان

مشترک میان علوم داشته باشد. این امر مستلزم آشنایی محقق با جنبه‌های مختلف علوم درگیر در میان‌رشته است. آشنایی با این دانش‌ها باید در سطح مبانی و روش و نظریه باشد تا توانایی تلفیق را برای محقق ایجاد کند.

۴. ضرورت توجه به رشته؛

نکته‌ای که باید به آن توجه و تذکر داده شود آن است که میان‌رشته‌گی نفی رشته نیست. میان‌رشته تنها با رشته‌ها معنا دارد و تا رشته‌ای به حد اشباع نرسیده باشد به راحتی نمی‌توان از آن عبور کرد. میان‌رشته‌گی، رشته جدیدی نیست با اینکه می‌تواند مقدمه‌ای برای تأسیس رشته‌ای جدید باشد. تذکر این نکته نیز ضروری است که میان‌رشته چنانکه رپکو نیز اشاره کرده است فرارشته و چندرشته نیز نیست (رپکو، ۱۳۹۴، صص ۳۰ و ۳۴).

۵. عدم خودپسندگی میان‌رشته‌ها؛

برخلاف دانش‌های معمول که مسئله، روش و راه رسیدن به جواب‌های معتبر را به ما نشان می‌دهد و نیازی به عبور از دانش نیست، مطالعات میان‌رشته واجد این خودپسندگی نیست. ممکن است دو محقق در مواجهه با یک مسئله مطالعات میان‌رشته‌ای کاملاً متفاوتی از خود نشان دهند و به شکل‌های متفاوتی از دانش‌های درگیر استفاده کند (رپکو، ۱۳۹۴، ص ۲۲).

۶. تلفیق رشته‌ها؛

یکی از مهمترین و سخت‌ترین کارها در مطالعات میان‌رشته تلفیق دانش‌ها است. میان‌رشته‌ها ماهیتاً وابسته با تلفیق رشته‌ها هستند و در صورت عدم تحقق این امر میان‌رشته‌ای هم نخواهیم داشت.

۳-۲. بایسته‌های تحقق میان‌رشته‌گی

در صورت وجود بایسته‌های ذاتی در برخی از مسائل میان‌رشته باید به برخی از عوامل که برای تحقق میان‌رشته‌گی ضرورت دارد اشاره کرد. این عوامل، زمینه‌ای را مهیا می‌کند که میان‌رشته‌گی خلق گردد.

۱. میان‌رشته‌گی به مثابه فعالیت علمی تیمی؛

میان‌رشته‌گی به دلیل ماهیت تعاملی و ارتباط میان چند رشته به کار تیمی نیاز دارد؛

هر فرد متخصص با توجه به توانایی خود و زمینه همکاری سهمی از این مطالعات را به خود اختصاص می‌دهد. انجام مطالعات میان رشته‌ای به صورت فردی سخت و دارای ریسک بالا است به همین دلیل پروژه‌های میان‌رشته‌ای معمولاً به صورت کار گروهی^۱ مدیریت و هدایت می‌گردد.

۲. نیازمندی میان‌رشته‌ای به نهاد حامی؛

تأمین منابع مالی برای انجام فعالیت‌ها و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای کاری ضروری است. پروژه‌های میان‌رشته‌ای بسته به سطح انجام فعالیت علمی هزینه‌های متفاوتی را ایجاد می‌کنند. به دلیل حضور تیم‌های متخصص و مشارکت جمعی در انجام پروژه‌های میان‌رشته‌ای هزینه‌های انجام فعالیت‌های علمی چندین برابر می‌گردد؛ لذا به طور معمول پژوهش‌های میان‌رشته‌ای پژوهش‌های سفارش شده از طرف نهادها، شرکت‌ها و ارگان‌های خصوصی و دولتی می‌باشد. همین امر سبب شده است که این مطالعات معمولاً نتیجه‌محور باشند.

۳. پذیرش علوم میان‌رشته‌ای توسط جامعه علمی؛

جامعه علمی به طور عام و نهاد مربوط به طور خاص باید میان‌رشته را به عنوان مطالعاتی سودمند بپذیرد؛ البته این پذیرفتن به معنای باور به این نکته است که مطالعات میان‌رشته‌ای می‌تواند برای حل برخی از مسائل سودمند باشد.

۳-۳. حوزه علوم اسلامی و بایسته‌های میان‌رشته‌ای

برخی از خاستگاه‌های موجود میان‌رشته‌ای چه معرفت‌شناسانه و چه غیر آن در حوزه علوم اسلامی وجود دارد. این امر سبب توجه به این نکته را فراهم می‌گرداند که میان‌رشته‌ای در حوزه علوم اسلامی با توجه با خاستگاه آن که نمود و ظهورش در بایسته‌های ذاتی میان‌رشته‌ای متجلی است، نیازمند بازخوانی است.

حوزه علوم اسلامی در نسبت بایسته‌های ذاتی میان‌رشته‌ای چه وضعیتی دارد؟ با

1. team working

بازخوانی آنچه به عنوان بایسته‌های ذاتی میان‌رشته‌گی بیان شد می‌توان نشان داد که بایسته‌های ذاتی میان‌رشته‌گی البته به قرائتی دیگر در حوزه علوم اسلامی وجود دارد.

۱. محوریت مسئله در دانش میان‌رشته‌ای؛

همانطور که بیان شد محوریت مسئله در دانش‌های میان‌رشته‌گی از اساس در دانش‌هایی مثل فقه و اصول جریان داشت و این مسئله‌ها نیز از مواجهه واقعی و عینی افراد با مسائل زاده می‌شد نه ساخته و پرداخته اذهان پرسشگر عالمان؛ لذا بسیاری از مسائل اصولی و فقهی با سؤال آغاز می‌شود. همین امر سبب شد که بسیاری از اصولیون از تعریف علم اصول عاجز باشند چراکه نظم و نسق موضوعی و روشی نداشته است. آخوند خراسانی^۱ در تعریف علم اصول ناچار این علم را با غایتی که برای آن متصور است تعریف می‌کند و نه با موضوع - چراکه موضوعات متنوعی در این علم مطرح می‌شود - و حتی نه با روش - چراکه روش این علم نیز متنوع و متکثر است.

۲. یافتن زبان مشترک؛

مطمئناً برخی از رشته‌های علوم اسلامی مثل فقه این ظرفیت را دارند که مسائل جدیدی که متعلق حکم شرعی قرار می‌گیرند را مورد بررسی قرار دهند. فقه تلاش می‌کند با استفاده از کشف موضوعات احکام، احکام پنج‌گانه را به آنها منتسب کند. در علمی مثل فقه زبان مشترک کشف و تنقیح موضوعات احکام جهت انتساب حکم شرعی به آنها می‌تواند قلمداد شود.

۳. ضرورت توجه به رشته و عدم خودبسندگی میان‌رشته؛

این امر کاملاً روشن است که برای مطالعات میان‌رشته‌ای توجه به رشته نقش حیاتی دارد. بدون توجه به فقه و پزشکی میان‌رشته‌ای فقه پزشکی بی‌معنا است. میان‌رشته‌ای مثل فقه پزشکی به دنبال احکامی است که موضوعات آن را پزشکی برمی‌سازد.

۴. تلفیق رشته‌ها؛

از الزامات میان‌رشته‌گی تلفیق است که این امر باید به صورت مورد به مورد و با توجه به ظرفیت‌های رشته‌های مورد تلفیق مورد کنکاش قرار گیرد.

۴. امکان مطالعات میان‌رشته در حوزه علوم اسلامی

علم اسلامی از دیرباز دغدغه حل مسائل مردم را داشته و یگانه مرجع مردم برای حل این مسائل بوده است. در گذشته علوم اسلامی تنها در فقه خلاصه نمی‌شد بلکه کلام، اصول، فلسفه، ریاضیات، نجوم و ... نیز در حوزه علوم اسلامی تدریس و تحقیق می‌شد. با اینکه جریان عظیم و مهم فقه تمام شئون جامعه و مردم را تحت تأثیر خود قرار داده بود؛ اما با استقرار تجدد غربی فقه شیعه به دلیل عدم رویارویی با مسائل حکومت، اجتماع و اقتصاد در سنت خود بوسیله مسائل جدید به چالش کشیده شد. نوسازی آموزش و تعلیم و وارد کردن علوم مدرن به ساحت تعلیم و تحقیق، راه را برای طرح مسائل در حوزه اسلام و علوم اسلامی شیعه بست. دولت‌ها نیز با مشاهده پیشرفت تکنولوژیک غرب شیفته دستاوردهای آنان شدند و در همه زمینه‌ها به علوم جدید اعتماد کردند. فراموش شدن زمینه فرهنگی، اجتماعی و دینی کشور راه را بر حوزه علوم شیعه برای ورود موسع به عرصه مسائل کشور بست و توجه به علوم مدرن نیز مجال را به این علوم سپرد تا مسائل کشور را حل کند.

انقلاب اسلامی و تشکیل حاکمیت اسلامی عصر جدیدی را رقم زد. پس از گذشت اندک زمانی از انقلاب مسائل و مشکلات حاکمیتی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی گریبان‌گیر دولت‌ها، دانشگاه‌ها و جامعه شد. حاکمیت اسلامی با توجه به زمینه فرهنگی، اجتماعی و دینی کشور سعی دارد مسائل این حوزه‌ها را مبتنی بر مبانی اسلام حل و فصل کند؛ بنابراین یگانه مرجع معتبر برای پاسخگویی به مسائل جاری مبتنی بر اندیشه اسلامی حوزه علوم اسلامی است.

تقاضا از علوم اسلامی برای پاسخگویی به نیازها و مسائل جامعه زیاد است با این حال نظام آموزشی علوم اسلامی مبتنی بر پرورش مجتهد سنتی است. مجتهد باید سالیان طولانی در این علوم تحصیل کند تا اعتبار لازم جهت حل مسائل فقهی را کسب کند با این حال هنوز برای حل مسائل جدید با چالش‌های زیادی مواجه است. چابک نبودن نظام آموزشی، طولانی بودن فرآیند یادگیری، عدم کسب اعتبار لازم جهت پاسخگویی به مسائل، از جمله مشکلاتی است که نظام علم را در پاسخگویی به مسائل جدید و روز

کُند کرده است. با این حال آنچه از سنت معصومین علیهم‌السلام و رساله‌های توضیح المسائل و نوع رجوع مردم به روحانیون استنباط می‌گردد مسئله‌محور بودن نهاد علم در سنت علوم اسلامی بوده است چنان که هنوز نهاد علم پاسخ‌گویی به سؤالات مردم را وظیفه ذاتی خود قلمداد می‌کند.

با این که سنت حوزوی بر حل مسئله مردم و جامعه مبتنی بود و تمام ظرفیت‌ها در جهت پاسخ‌گویی به این مسائل قرار گرفته بود به تدریج با کتاب‌محور شدن نهاد علم و تقدس یافتن دانشمندان سرشناس و کتب به جای ذات دانش و حل مسائل مردم و جامعه، علوم و معارف دینی دیسپلینه شد. چه حکمت نظری و چه حکمت عملی پارادایم‌های ثابتی را برای خود دیسپلینه کرد و مسائل و مشکلات جامعه را تنها از دریچه آنها به نظاره نشست. با شدت گرفتن مسائل و مشکلات جامعه، فرهنگ و ... و عدم هم‌زمانی دین با نیازهای مردم شکاف میان غایت علوم اسلامی و علوم رایج بیش از پیش نمایان شد. علم اسلامی غایتی جز حل مسئله مردم از مجرای دین نداشته است؛ نظریه‌پردازی، مدارس مختلف (نجف، قم، سامرا)، مکاتب مختلف (اخباری، اصولی و...) همه در جهت همین امر سامان یافته بودند.

این امر نه تنها در حوزه فقه به وضوح به چشم می‌خورد، در حوزه فلسفه و کلام نیز امر به همین صورت بود. مکتب اشراق در گفتگو با مشاء نُضح یافت. حکمت متعالیه نیز در گفتگوی با اشراق و عرفان و در تعامل با آیات و روایات سامان یافت؛ اما پس از مدتی این علوم نیز دیسپلینه شد و از غایت اصلی خود دور افتاد.

زمانه مدرن و سؤالاتی که جامعه جدید از منظر دین برای ما ایجاد می‌کند، راهی برای ما باقی نمی‌گذارد تا امتداد سنت خود را به زمان حال متصل کنیم؛ اما می‌توان با بازخوانی انتقادی سنت به اهداف روشن و ممتاز سنت با اقتضائات نوپدید و متناسب با الگوهای معرفتی جدید بدون اخلال به اساس دین دست یافت. از این رو بایسته است با خوانش پدیده‌های نو و بازخوانی انتقادی آنها با استفاده از مبانی معرفتی بومی راه برای وصل کردن سنت به زمانه حاضر مهیا گردد.

میان‌رشتگی براساس مبانی معرفتی نو صدرایی محفوف در دو دسته از مبانی اساسی

وجودی است؛ معرفت‌شناسانه و غیر معرفت‌شناسانه. در صورت عدم توجه ما به این مبانی حضور آن مبانی در حاشیه وارد کردن مباحث میان‌رشتگی می‌تواند تأثیر نامحسوسی در فرهنگ ما داشته و با رشد و نمو در فرهنگ ما مبانی فرهنگی و معرفتی ما را استحاله کند. بازخوانی این مبانی و بازتعریف میان‌رشتگی می‌تواند ما را با رویکرد جدیدی از میان‌رشتگی روبرو کند که نه تنها به مبانی معرفتی ما هجوم نمی‌آورد بلکه می‌تواند هم‌دلی و هم‌زبانی بهتری با علوم اسلامی و مبانی معرفت‌شناسانه و غیر معرفت‌شناسانه ما داشته باشد. از منظر پارسانیا علم دینی زمانی می‌تواند پا به عرصه وجود بگذارد که بنیان‌های پنهان اندیشه‌های مدرن و پست‌مدرن را به چالش کشد (پارسانیا، ۲۰۰۸م، ص ۲۹).

می‌توان گفت بررسی خاستگاه و بایسته‌های میان‌رشتگی نشان می‌دهد امکان حضور میان‌رشتگی در حوزه علوم اسلامی با توجه به خاستگاه‌های وجودی و بایسته‌های ذاتی آن وجود دارد؛ اما تفاوت در این خاستگاه‌ها سبب می‌شود که تلفیق میان‌رشتگی احتمالاً به شیوه‌ای خاص و متناسب با موضوعات، متافیزیک و روش ویژه علوم اسلامی انجام پذیرد که این نکته قابل پی‌گیری است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

میان‌رشتگی فعالیت علمی بی‌هویتی نیست این دست از مطالعات برخاسته از فرهنگ علمی و عملی خاصی است که بی‌توجهی به آن ما را دچار وابستگی فرهنگی و علمی می‌گرداند. وجود سنتی غنی که بازخوانی آن می‌تواند موتور محرک پیشرفت علمی ما باشد ما را از وابستگی زمینه‌ای نجات خواهد داد.

میان‌رشتگی محصول دوره متأخر غرب در مواجهه با مسائل وجودی معرفت‌شناسانه و غیر معرفت‌شناسانه خویش است که ما با برخی از این مسائل مواجه و با برخی دیگر مواجه نیستیم؛ لذا بازخوانی خاستگاه وجودی معرفت‌شناسانه و غیر معرفت‌شناسانه میان‌رشتگی را ضروری قلمداد می‌کنیم.

میان‌رشتگی با توجه به خاستگاه ایجاد و تکاملی آن بایسته‌هایی دارد که برخی از

آن بایسته‌ها ذاتی میان‌رشته‌گی است به این معنا که نبود آن میان‌رشته‌گی را به کلی منتفی می‌گرداند و برخی دیگر بایسته‌های تحقق میان‌رشته‌گی است که در صورت وجود آنها نطفه میان‌رشته‌گی شکل می‌گیرد.

برای بررسی امکان مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه علوم اسلامی توجه به دو نکته ضروری به نظر می‌رسد. خاستگاه نضج یافتن مطالعات میان‌رشته‌ای باید مورد توجه قرار گیرد و حوزه علوم اسلامی خاستگاه خاص خود را برای بازتعریف میان‌رشته‌گی داراست که در برخی با خاستگاه اصلی میان‌رشته‌گی مشترک و با برخی دیگر تفاوت اساسی دارد. همچنین بایسته‌های ذاتی میان‌رشته‌گی نیز با توجه به سنت علمی مان قابل بازخوانی است.

در نهایت می‌توان چنین نتیجه گرفت که با توجه به خاستگاه و بایسته‌های میان‌رشته‌گی امکان حضور میان‌رشته‌گی در حوزه علوم اسلامی با توجه به خاستگاه‌های وجودی و بایسته‌های ذاتی آن وجود دارد؛ اما تفاوت در این خاستگاه‌ها سبب می‌شود که تلفیق میان‌رشته‌گی احتمالاً به شیوه‌ای خاص انجام پذیرد که این نکته در مقالات بعدی قابل پی‌گیری است. این مقاله می‌تواند ظرفیت پاسخ گفتن به این سؤال را فراهم آورد که به چه شیوه و مدلی می‌توان علوم میان‌رشته‌ای را تلفیق کرد.

فهرست منابع

۱. ابراهیمی، مرتضی. (۲۰۱۴م). بررسی ضرورت‌های مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی، فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۲۲(۶)، صص ۱۹-۳۲.
۲. بحرانی، مرتضی. (۲۰۱۳م). رشته، میان‌رشته و تقسیم‌بندی علوم، فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۸(۵)، صص ۳۷-۶۰.
۳. برزگر، ابراهیم. (۲۰۰۸م). تاریخچه چیستی و فلسفه پیدایی علوم میان‌رشته‌ای، فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۱(۱)، صص ۳۷-۵۶.
۴. پارسانیا، حمید. (۱۳۹۲). نظریه و فرهنگ: روش‌شناسی بنیادین تکوین نظریه‌های علمی، فصلنامه علمی - پژوهشی راهبرد فرهنگ، ۶(۲۳)، صص ۷-۲۸.
۵. پارسانیا، حمید. (۲۰۰۸م). بازسازی علم مدرن و بازخوانی علم دینی، فصلنامه علمی - پژوهشی راهبرد فرهنگ، ۳(۱)، صص ۱۷-۳۲.
۶. پارسانیا، حمید. (۲۰۱۷م). چیستی علم دینی با تأکید بر دیدگاه استاد جوادی آملی، دو فصلنامه علمی - پژوهشی حکمت اسرا، ۹(۱)، صص ۶۳-۹۲.
۷. حسینی، سیدحمیدرضا؛ علی‌پور، مهدی؛ و موحد ابطحی، سیدمحمدتقی. (۱۳۹۲). علم دینی، دیدگاه‌ها و ملاحظات. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۸. خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۷). منهاج الوصول الی العلم الاصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۹. قدیردانش، محمد. (۱۳۸۹). ویژگی‌های علم مدرن، با تأکید بر علوم انسانی، فصلنامه معرفت فرهنگی اجتماعی، ۲(۴)، صص ۹۵-۱۲۴.
۱۰. ریکو، آلن اف. (۱۳۹۴). پژوهش میان‌رشته‌ای: نظریه و فرآیند (مترجمان: سیدمحسن علوی‌پور، مجید کرمی، هدایت‌الله اعتمادی‌زاده دریکوندی و علی‌اکبر نورعلیوند). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم تحقیقات و فناوری.

۱۱. فرامرز قراملکی، احد. (۲۰۰۶م). روش‌شناسی فلسفه صدررا. فصلنامه علمی - پژوهشی خردنامه صدررا، ۴۳(۱۱)، صص ۲۴-۲۸.
۱۲. قایمی‌نیا، علی‌رضا. (۲۰۰۷م). زبان‌شناسی شناختی و مطالعات قرآنی، فصلنامه علمی - پژوهشی ذهن، ۳۰(۸)، صص ۳-۲۶.
۱۳. لاتوکا، لیسارا؛ ماتون، کنت آی؛ و فارس‌ست، سوزان اچ. (۱۳۸۷). چالش‌ها و چشم‌اندازهای مطالعات میان‌رشته‌ای (مترجمان: سیدمحسن علوی‌پور، مجید کرمی، هدایت‌الله اعتمادی‌زاده دریکوندی و علی‌اکبر نورعلیوند). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۴. مورن، ادگار. (۱۳۹۶). میان‌رشته‌گی (مترجم: داود حاتمی). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۵. نیچه، فریدریش ویلهلم. (۲۰۰۰م). شوپنهاور به مثابه آموزشگر (مترجم: سیدحسن امین). فصلنامه علمی - تخصصی نامه فلسفه، ۹(۴)، صص ۱۹۲-۲۱۴.
۱۶. ونک، دومینیک. (۱۳۸۸). کاربردهای میان‌رشته‌گی (مترجم: توحیده ملباشی). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

17. Nasr, S. H. (2005). *The need for a sacred science*. Richmond: Curzon .

References

1. Ebrahimi, M. (2014). Investigating the Necessities of Interdisciplinary Studies in the Field of Humanities. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 22(6), pp. 19-32. [In Persian]
2. Bahrani, M. (2013). Discipline, Interdisciplinary and Division of Sciences. *Interdisciplinary Studies in Humanities*, 18(5), pp. 37-60. [In Persian]
3. Barzegar, E. (2008). History of what and the philosophy of the emergence of interdisciplinary sciences *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 1(1), pp. 37-56. [In Persian]
4. Parsania, H. (1392 AP). Theory and Culture: Fundamental Methodology of Development of Scientific Theories. *Cultural Strategy*, 6(23), pp. 7-28. [In Persian]
5. Parsania, H. (2008). Reconstruction of modern science and re-reading of religious science. *Cultural Strategy*, 3(1), pp. 17-32. [In Persian]
6. Parsania, H. (2017). The Quiddity of Religious Science with Emphasis on the Viewpoint of Professor Javadi Amoli. *Isra Hikmat*, 9(29), pp. 63-92. [In Persian]
7. Hassani, S. H. R., Alipour, M., & Movahed Abtahi, S. M . T. (1392 AP). *Religious science, views and considerations*. Qom: Research Institute of Hawzah and University. [In Persian]
8. Ayatollah Khomeini. (1387 AP). *Manahij al-wusul ila 'ilm al-usul*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. [In Persian]
9. Qadir Danesh, M. (1389 AP). Characteristics of modern science, with emphasis on humanities. *Ma'rifat-i Farhangi Ejtemaii*, 2(4). Pp. 95-124. [In Persian]
10. Repco, Alan F. (1394). *Interdisciplinary research: process and theory* (S. M. Alavipour, M. Karami, H. Etemadzadeh Derikwandi, & A. A. Noor Alivand, Trans.). Tehran: Research Institute for Cultural and Social Studies. [In Persian]
11. Faramarz Gharamaleki, A. (2006). Methodology of Sadra's philosophy. *Kheradname-ye Sadra*, 43 (11), pp. 24-28. [In Persian]

12. Qaemnia, A. R. (2007). Cognitive Linguistics and Quranic Studies. *Mind*, 30(8), pp. 3–26. [In Persian]
13. Lattuca, L. R., Maton, K. I., & Forrest, S. H. (1387 AP). *Challenges and Perspectives of Interdisciplinary Studies* (S. M. Alavipour, M. Karami, H. Etemadzadeh Derikwandi, & A. A. Noor Alivand, Trans.). Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies. [In Persian]
14. Moran, J. (1396 AP). *Interdisciplinarity* (D. Hatami, Trans.). Tehran: Research Institute for Cultural and Social Studies. [In Persian]
15. Nietzsche, F. W. (2000). Schopenhauer as an educator (S. H. Amin, Trans.). *Journal of Philosophy*, 9(4), pp. 192-214. [In Persian]
16. Vanak, D. (1388 AP). *Interdisciplinary applications* (T. Molabashi, Trans.). Tehran: Research Institute for Cultural and Social Studies. [In Persian]
17. Nasr, S. H. (2005). *The need for a sacred science*. Richmond: Curzon .